

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده

۲۰۱۰ \ ۰۸ \ ۱۶

شهر اسن – المان

به پاسخ دهن کجی های دو برنامه اختصاصی تلویزیون پیام اشراریان
که بتاريخ ۱۱ و ۱۲ آگست پخش شد:

لولو خان و شادولا با ملا گکی سر خم

به تو میگم

به تو بی پرده میگویم

سخن بی پرده ، خیلی ساده و آزاده میگویم

برادر گوش کن

همی حرف حقیقت را بسی سنجیده میگویم

ز درد مردم آزرده و افسرده میگویم

شنو با گوش جان

کز حالت دپیرشن انسان با احساس ، خیلی ساده میگویم

تمسخر می نکن جانا ، بمثل چلی و ملا ،

بنام شیوه مولا (تو ای بوت پاک لولو خان و شادولا)

که با برنامه های بی سر و بی پا

به جز خیرات خوری نیست آوازت دمی بالا

و با الفاظ زشت و کوچه بازاری و پوچ و خیلی بی مفهوم و بی معنا

بسی با خواندن اشعارِ مولانا
 غلط خوانی و بد معنا و با تفسیرِ کرد زشت و بس بیجا
 فضولی کرده می خندی و میگوئی که یادم رفت ، یادم رفت . . .
 اولتر از همه رو ،
 اندکی خود را تداوی کن
 اولتر از همه رو ، اندکی خود را تداوی کرده ، هم
 آئینه زنگارِ وجدان را صفائی داده صیقل کن
 سپس سر در گریبان کرده با وجدانِ خود گو و ، مگو بنما
 سیواد آموز ،
 سیواد خواندن اشعارِ مولانا
 سیواد خواندن اشعارِ مولانا بیاموز و نه پا را ، از گلیمِ خود فراتر نه
 کمی انصاف ، ای ملاگکِ لشمک ،
 ای چلی گکِ سرخم ،
نمک خورِ نمکدان بشکنِ آقای حکمتیار ، که معروفست به راکتبار
 همه دار و ندارت ، از الف تا یا ، از خیرات گلبدین مییاشد.
 بنامش زیور و زر ،
 در مساجد ترکها دادند و اما ،
بین شهرِ مونشن و بُن ، (دویِ برِ سیه) قسمتش مفقود،
 بس بس نقطه نقطه....
 نمی خواهم گناهی را به خود بر بسته گویم چیزی بیش و کم
 فقط حالا سؤال اینجاست این سرمایه ها را از کجا کردند
 زیرا از سوابق های ایشان ، گل خبر دارند
 شما ، ای چار و ، پنج و ، شش تگا
 که هریک صاحبِ سرمایه و دکان و شرکتها و حتا ،
 خانه های عصری و مدرن ،
 جوابش خیلی ساده ، جمله میدانند ، ای بازیگرانِ فلم (آی ، اس ، آی) و ،
ای بدماش و دلکبازِ شوربازار
 ادب آموز و قدری با ادب مییاش
 فضولی می نکن دیگر
 که بیجا با جفنگیاتِ خود بر ضدّ ما روشنگران ،
 برنامه سازی کرده تهمت های کفرآمیز و دیپیریشن ،
 ای مسلمان زاده
 با القابِ خیراتیّ اُستادی ، همی بندی
 دروغِ فتنه انگیزت ترا خیلی ذلیل و خوار میسازد
 حقیقت بر ملا میگردد و از سرخمی هایت همه آگاه خواهند شد
 برو خود را تداوی کن ، هرچه زودتر ،
 یعنی همین حالا تداوی کن

اگر امکان باشد با جنابِ محترم **لَو لَو** و **شادولا** ،
همین حالا تداوی کن
که ایشان هم مریضتر از تو میباشند
به آن آئینه زنگار وُجدانت نظر بر دیگران منما ،
تو ای خودخواه ، ای **شهرت طلب** ، ای **تشنه نام و مقام و فر** .
شنو حالا کمی در باره دپریشن و افسردگی ، ای محترم استادکِ **جعلی** ،
ای ملاگکِ لشمک ،
ای چلی گکِ سرخم ،
سرت را قدری بالا کن
که اکثر فیلسوفان ، عالمان ، دانشوران ، اشخاص با احساس
با شعور و باخرد ، با عقل و بامنطق ، حتا ، شاعران و هم هنرمندان
به این معنی که هشتاد درصدِ اهلِ جهان افسردگی دارند
فقط اشخاصِ بی احساس و بی همت
لا ابالی ، خود نما ، بی غیرت و سرخم ، خیرات خور و لم لم رو
بالاخص **لَو لَو** و شادولای بیغم باش ،
که احساساتِ شان مُردست
شاید فارغ از دپریشن و افسردگی باشند و اما روز و شب ،
در آتشِ خودخواهی و نارِ حسادت سخت میسوزند
که
چرا روشنگران و شاعران و راست اندیشان ،
خرمدندان و هم دانشورانِ خبره ،
با احساس و با وجدان
صادقانه از دل و از جان
تلویزیونِ مردمی آریانا را ،
ستوده روز و شب روشنگری دارند ،
جنابِ (محترم مسکینیار) ، آن راد مردِ راستین ،
با وقار و با شرافت ، با ادب ، با احساس و با فرهنگ ،
بنیانگذارِ اولین و بهترین ، تلویزیونِ خارج از کشور
چو پوهنتون و دانشگاه
یا بهتر بگویم ، پرورشگاه ،
پرورشگاهی که شاگردانِ ماهر را ، و هم برنامه سازانِ مؤدب را ،
با احساس و با فرهنگ ، باگذشت و بردبار و هم موفق ، خوش اخلاق ،
خوش صحبت را بسی تربیه کرده بر جهان تقدیم میدارد ،
برعلاوه ، یک مربیِ جوانمرد ، با درایت ، مبتکر ،
خدا حفظش کند از شرّ هر بدبینِ بی ایمان و بیوُجدان و هر قاصر
حسودان روز و شب ، در آتشِ خودخواهی و بغض و عداوت سخت میسوزند
حسادت کورِ شان کردست ،

که بیش‌رمانه در بد راهی. برنامه سازان ، همچو شیطان سخت میکوشند
تو هم از جمع ایشانی
برو خود را تداوی کن
که

ز بهر لقمه نانی کرده ای تعریف. لم لم را
و یا بهتر بگویم بکس. پر از نان را همچون گدا ها
حتا در طیاره حمل و در عوض چه تعریف هاش میکردی
اگر در عوض نان ، استخوانی را به خورجینت همی انداختندی ،
چه محشر ها به پا بنموده شاخ. نقره و دُم طلا ،
تقدیم. لَوَلُو خان و شادولا همی کردی
تو ای ملاگک. لشمک ، تو ای چلی گک. سرخم
چرا در پاچه روشنگران دایم به بیش‌رمی دلنگانی
چرا دست از سر ما بر نمیداری

چرا با واژه های زهر آگینت همیشه مانع روشنگری میشی
چرا زحمت به پیران و بزرگان داده ایشان را وسیله کرده میخواهی ،
که از روشنگری ها دست برداریم و ،
بر لب تاپه و مهر خموشی و سکوت. ارتجاع را روی هم کوبیم
و یا با سوزن و تار. اجانب سخت بخیه بر لبان. خود زده خاموش بنشینیم
مرا نه با کسی جنگست و نه دعوا
که گه بر بندم و ، گه بشکنم میثاق. آتش بس
سرایم نغمه جنگ و بخوانم اینچنین ، بشنو ، چون تو

ز زمانه های پیشین

ز بهانه های شرمین
ز شبانه های کابین
ز ترانه های غمگین
ز جوانه های نسرین
ز ادا و ناز و تمکین
ز رسانه های ننگین
ز چمانه های زهرین
ز فسانه های رنگین
ز اعانه های آنین
ز زمانه های زرین
ز نشانه های سرگین
ز خیانه های چرکین
ز گمانه های رشکین
که ز سر خمان. ادنا
ز طریق و راه مولا

چو به نامِ شیخ و ملا
لقبی گرفته اُستا
جلو دهانش ایلا
بکند دو دست بالا
نُکْنین قبول ، زیرا
بفریبد او شما را
ز طریق و راهِ مولا
بفریبد او شما را
نُکْنین قبول ، زیرا
بفریبد او شما را